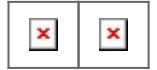


# سکوت هرگز!

بیانیه<sup>۱</sup> کا نون نویسندگان ایران در سیزدهمین سالگرد قتل

جعفر پوینده و محمد مختاری



حدیث طنابِ دار و آزادی از هر زبان و هر اندازه گفته شود نامکرر است. نیاز انسان است که آزادیخواهی چندان گسترش یابد و مخالفت با آزادیستیزی به فرهنگی چنان ریشه‌دار بدل شود که هیچ نهاد و هیچ احدی به خود اجازه ندهد برای مخالف خویش کمترین محدودیتی ایجاد کند، چه رسد به آنکه طناب به گردن‌اش اندازد و صدای‌اش را در گلو خفه سازد. یکی از هدف‌های مهم و اساسیِ کا نون نویسندگان ایران از گرامی‌داشتِ هرساله<sup>۲</sup> یاد و نام جان‌باختگان راه آزادی، محمد مختاری و جعفر پوینده، همین گسترش و تعمیق فرهنگ آزادیخواهی در جامعه<sup>۳</sup> استبدادزده<sup>۴</sup> ایران است. سکوت در مورد فاجعه<sup>۵</sup> پلشت و شنیعی چون قتل‌های سیاسی-عقیدتیِ پاییز ۱۳۷۷ و پیش از آن، دور از شأن آزادیخواهان<sup>۶</sup> انسان است و مباد که چنین کنیم، حتی اگر اعتراض به آزادی‌کُشی برای ما بهایی گزاف داشته باشد، که تاکنون داشته است. منظور البته نه جنجال و هیاهو بلکه بیان حقیقت است، درست همان‌گونه که روی داده است.

در این نکته هیچ تردیدی نیست که جعفر پوینده و محمد مختاری - اعضای فعال و خستگی‌ناپذیر کا نون نویسندگان ایران - در راه مبارزه برای آزادی بیان کشته شدند. اما همین حقیقت ساده و روشن برای آن‌که به زبان در نیاید دستخوش چه تحریف‌ها و پرده‌پوشی‌ها که نشد! نخست گفتند که اینان قربانی اختلافات داخلی خودشان شده‌اند. سپس گفته شد کار صهیونیست‌ها بوده و عده‌ای از خارج کشور آمده و آن‌ها را کشته‌اند. بعد اعلام کردند که عده‌ای مأمور «خودسر» و «مسئولیت‌ناشناس» و «کج‌اندیش» به گردن مختاری و پوینده طناب انداخته و پروانه اسکندری و داریوش فروهر را کاردآجین کرده‌اند. اما نگفتند چرا؟ قاتلانی که «خودسر» نامیده شده بودند در بازجویی‌ها مدعی شدند که دستور را اجرا کرده‌اند. از این مهم‌تر، رئیسِ وقتِ سازمان قضایی نیروهای مسلح - که رسیدگی به پرونده<sup>۷</sup> قتل‌ها به او سپرده شده بود - در یکی از مصاحبه‌های تلویزیونی خود اعلام کرد که قاتلان در مورد مقتولان ادعاهایی دارند که آن‌ها را

باید بر اساس ماده<sup>۶</sup> ۲۲۶ قانون مجازات اسلامی اثبات کنند؛ سخنی دال بر این معنای آشکار که قاتلان ادعا کرده‌اند جان‌باختگان آذرماه ۱۳۷۷ شرعاً مستحق قتل بوده‌اند.

به‌رغم کوشش برای پرده‌پوشی و وارونه‌نماییِ قتل‌های پاییز ۱۳۷۷ و با بر ملا شدن ده‌ها قتل سیاسی مشابه دیگر که پیش از آن تاریخ روی داده بود، سرانجام این واقعیت از پرده برون افتاد که حذف آزادی‌خواهان و مخالفان بدون دادرسی و دادگاه سیاستی کلان بوده که سال‌ها اجرا می‌شده است. در چنین شرایطی، نهادهای مسئول حکومت یا می‌بایست به‌صراحت از قاتلان دفاع می‌کردند، اقدام آنان را قانونی و شرعی اعلام می‌نمودند و حتی مورد تشویق قرار می‌دادند یا، علاوه بر محکومیت این اقدام به عنوان عملی آزادی‌ستیزانه و نه اقدامی که به نظام ضربه زده است، آن را ریشه‌یابی می‌کردند، مبانی‌اش را به نقد می‌کشیدند و تا حدِّ<sup>۷</sup> به قول خودشان «جراحی این غده<sup>۸</sup> سرطانی» و دست‌کم الغای موادی قانونی چون ماده<sup>۹</sup> نام‌برده و نظایر آن - بر اساس مغایرت آشکارشان حتی با قانون اساسی خود- جمهوری اسلامی - پیش می‌رفتند. این نهادها به هیچ‌یک از این دو کار دست نزدند و، به جای آن، به اعلام «خودسر»ی و «مسئولیت ناشناس»ی و «کج اندیش»ی عواملی صرفاً اجرایی و سپس محاکمه<sup>۱۰</sup> اینان در پشت درهای بسته به اتهام فقط چهار قتل آذر ۱۳۷۷ و در نهایت صدور چند حکم قصاص - که از پیش معلوم بود خانواده‌های جان‌باختگان از خواست اجرای آن‌ها سر باز خواهند زد - و چندین حکم زندان برای عوامل دست‌چندم قتل‌ها بسنده کردند. این برخورد هیچ معنایی نداشت مگر پرهیز از رویارویی با واقعیت و در واقع پاک کردن صورت مسئله با هدف سرپوش گذاشتن بر محدودیت هرچه بیشتر آزادی از طریق کشتار آزاداندیشان و آزادی‌خواهان. واقعیت آن بود که طنابی که به گردن پوینده و مختاری انداخته شد برای خفه کردن صدای آزادی‌خواهان<sup>۱۱</sup> آنان بود و، از همین رو، قاتلان‌شان باید به اتهام سرکوب آزادی محاکمه می‌شدند و نه صرفاً به سبب ارتکاب قتل، آن هم فقط چهار قتل پاییز ۱۳۷۷ از میان سلسله<sup>۱۲</sup> قتل‌های سیاسی مشابه. اگر این‌گونه افراد به اتهام سرکوب آزادی محاکمه می‌شدند و نهادهای متبوع آنان نیز خود را در برابر تمامی قتل‌های سیاسی-عقیدتی پاسخ‌گو و مسئول می‌دانستند، بی‌گمان جامعه اکنون شاهد تشدید سرکوب آزادی‌خواهان و حضور این‌همه فعال فرهنگی و اجتماعی و کارگری و سیاسی در زندان‌ها نبود.

قانون نویسندگان ایران در سیزدهمین سالگرد قتل تبهکارانه<sup>۱۳</sup> محمد مختاری و جعفر پوینده ضمن گرامی‌داشت یاد عزیز اینجان‌باختگان راه

آزادی، بار دیگر بر خواست خود مبنی بر ریشه‌یابی قتل آنان با هدف بیانِ بی‌کم‌وکاستِ حقیقت پای می‌فشارد و شناسایی و محاکمهٔ مسببان تمامی قتل‌های سیاسی-عقیدتی را خواستار است. تا زمانی‌که همهٔ آمران و عاملان این قتل‌ها به اتهام آزادی‌کُشی و با چشم‌انداز پایان دادن به هرگونه قتل سیاسی-عقیدتی محاکمه و مجازات نشوند، این پرونده همچنان مفتوح است.

روز جمعه ۱۸ آذر ۱۳۹۰ ساعت ۲ بعد از ظهر در گورستان امامزاده طاهر کرج همراه با خانواده‌های محمد مختاری و جعفر پوینده مزار این عزیزانِ ازدست‌رفته را گلباران می‌کنیم.

کانون نویسندگان ایران

۱۶ آذر ۱۳۹۰

---

## آقای عبدالکریم سروش “استقلال قضایی اسلامی” چیست؟



حسن مکارمی

پاسخی کوتاه به مقاله آقای عبدالکریم سروش با عنوان: “قلب و قالب مردمسالاری” در تارنمای گویا، به تاریخ جمعه ۱۱ آذر ۱۳۹۰ (۲ دسامبر ۲۰۱۱)

آقای عبدالکریم سروش در این مقاله که به ظاهر سوی آن متوجه ساکنان کشورهای است که امروزه به بهار عربی شناخته شده اند، ضمن اعتراف به اشتباهات خود (هر کجا در این نوشته که ایشان واژه “ما” را به کار می‌برند بخوانید “من”)، و شرح چگونگی پیدایش نظام بیداد، غیر انسانی، قاتل و مخرب ولایت فقیه و جمهوری اسلامی ایران، به نویسندگان قانون اساسی آینده این کشورها توصیه می‌کنند که: “پیشنهاد دیگری هم دارم.

اگر اصرار بر حاکمیت آراء عمومی و نفی خود رایی است(که رایی

نیکوست)، چرا مقامات ارشد و مؤثر قوه قضائیه را انتخابی نکنید و ماده مبارکه یی را درین باب در قانون اساسی نگنجانید؟ تا داورانی کاردان و دادگر و امین بر مسند قضا تکیه زنند که منصوب و حرف شنو حکومت نباشند و به پشتیبانی اراده و رای مردم، در مقابل بیداد گری و قانون شکنی‌های دولت مردان بایستند و آنان را به چوبدستی عدالت ادب کنند؟". ایشان در بسط اندیشه خویش می افزایند: "آن‌ها هم که به اسلامی کردن حکومت و اجرای شریعت می‌اندیشند و از لیبرالیسم و سکولاریسم، هیولایی ساخته اند، بدانند که استقلال قضا از محکmat و مسلمات احکام فقهی است و ربطی به لیبرالیسم و سکولاریسم ندارد و اهتمام ورزیدن به آن هم خدا پسندانه است هم انسان پسندانه، هم حسن عاقبت دنیوی دارد هم حسن ثبوت اخروی" و جان کلام هم همین جاست. کاربرد مفهوم "استقلال قضای اسلامی" و عمده کردن آن در مقابل ماهیت و زیر بنای قوانین حقوقی اسلامی. این نشان میدهد که ایشان هنوز به عمق فاجعه و مشکل اساسی وزیربنایی انحراف سی و سه ساله ولایت فقیه و ماهیت جمهوری اسلامی پی نبرده اند.

در پاسخی کوتاه به نظریه ایشان لازم میدانم یکبار برای همیشه، هر چند بسیار دیر، ایشان را به تامل بیشتر به ویژه در مسایلی که از حوزه تخصصشان خارج است دعوت کنم. از یاد نبریم که اگر در موقعیت های مقتضی پاسخ های لازم به نظریه "امت و امامت"، علی شریعتی داده شده بود، افکار ایشان کمتر میتوانست یکی ازهدایت کنندگان گروهی از جوانان ما به سمت امامت خمینی گردد.

ظاهرا تعریف قوه قضائیه و استقلال آن برای آقای سروش هنوز روشن نیست. در جدایی سه قوه، قوه قضایی تنها عامل اجرای قوانین است نه مولد و نه معبر آن. و هر گاه نیز که در اجرای قانون مشکلی پیش بیاد این قوه مقننه است که به کمک می آید. اگر چه تعلیم و تربیت قضات به شیوه ایست که روح و عصاره، سمت و سوی قوانین مدون مصوبه قوه مقننه ملکه آنان گردد.

شاخص های قوه قضائیه مستقل در دموکراسی چنینند:

۱- در کلیه سطوح، از قانون پایه ای چون قانون اساسی تا جزیی ترین قوانین اجرایی، تدوین، تعبیر، تفسیر گره گشایی از آن‌ها توسط نمایندگان برگزیده مرم انجام می گردد و اینان بدون هیچ قید و شرطی می توانند در کمال آزادی در حک، اصلاح و تغییر این قوانین دست یازند. این قوانین مکتوب بدون استثنا در همه جا و در مورد هر شهروند صادق است.

۲- قضات در راه به کار گیری این قوانین تعلیم یافته اند، و مستقل از نیروهای فشار: مذهبی، سیاسی، دولتی، اداری... اقدام خواهند کرد.

۳- ضابطان قوه قضائیه تحت نظر قضات فعالیت خواهند کرد تا از هرگونه اعمال فشار، شکنجه، خشونت در مراحل بازداشت و بازجویی جلوگیری شود.

حال ببینیم چگونه می توان اندیشید که این سه شاخص در آنچه ایشان : "استقلال قضا" می نامند و آن را "ازمحکمت و مسلمات احکام فقهی" می خوانند گردی از ممکن بر خود بگیرد.

۱- بطور مشخص و دقیق و روشن قوانین کیفری، جزایی، مدنی اسلامی یک بار برای همیشه تدوین شده و غیر قابل تفسیر و تغییر به وسیله نمایندگان مردم اند، و این نمایندگان قادر به سرپیچی از آن ها نیستند، مگر به تسامح "کلاه شرعی" چون مقوله بهره و نزول در خدمات بانکی.

۲- بر فرض که این قوانین را با روش نوین حقوق مدرن به زبانی حقوقی و دقیق مدون کنیم، چگونه می توان از اصول اولیه و زیربنایی این قوانین که همان اصل قصاص و آزار بدن در مقابل خطای تولیدی روان است، گریخت. بر پایه حقوق مدرن، جرم حاصل انحراف روان و کمبود آموزش ارزش های شهروندی است و راه مقابله با آن نه تنها افزایش کمی و کیفی آموزش و پرورش است بلکه به اصلاح ساختار روان باید پرداخت نه در عذاب قرار دادن بدن. شلاق، قطع اعضاء بدن، و سنگسار و اعدام راه گشا نخواهند بود.

۳- از طرف دیگر چگونه می توان به پرورش قضاتی پرداخت که در امر "سیستم قضایی مستقل" به اجرای احکام حقوقی اسلامی بپردازند؟ این قضات یا در مدارس مذهبی دوره دیده و به این گونه قوانین اعتقاد دارند و یا افرادی هستند لائیک که در امر قضاوت دچار بحران هویت شده و در نهایت به سمت اسکیزوفرنی سوق داده می شوند که ثمره آن را در قضات دو چهره جامعه خود می بینیم. در این صورت یا با قضات سالم ولی دوچهره و در ذات خود دروغگو روبرو هستیم، یا با قضات اسلامی که در حوزه ها یا دانشگاه های اسلامی آموزش دیده اند و مبنای دریافتشان از حقوق همان قصاص و عدم تساوی شهروندان مرد و زن در مقابل قانون است. این استقلال، در نهایت گوش دادن به توصیه آقای سروش، نوعی استقلال اداری و دولتی خواهد بود و اینان هم چنان زیر نفوذ اسلام خواهند ماند.

۴- در این صورت می بایست در قانون اساسی، نیروهای انتظامی را نیز در اختیار دادگستری قرار داد .

۵- بر فرض که بر اساس توصیه شما "سیستم قضات" مستقلا وسیله مردم انتخاب شوند، در هیچ جامعه ای همگان تابع اسلام نیستند، به موزائیک فرهنگی منطقه نظر بیاندازید و ظلمی که تحت عنوان همین قوانین اسلامی به شیعیان در مناطق سنی نشین و سنیان در کشور ما می رود. نقش این ظلم بر دگر اقلیت های فرهنگی و مذهبی مضاعف است.

مشاهده م یفرمایید که استقلال نظام قضایی در تعریف حقوق دموکراتیک و لائیک تنها به انتخابی بودن سران این سیستم مربوط نیست و پایه اساسی آن استقلال قانون گزار است نه تنها مجری آن.

آقای سروش این استقلال قضایی که شما به آن اشاره می کنید همانا اجرای عدالت اسلامی و بیطرفی در امر حکمیت و اجرای بی چون و چرای احکام اسلام است که ریشه همه فساد امروزی سیستم قضای ما از آن است. بله من هم با شما هم عقیده ام که : " استقلال قضا از محکمت و مسلمات احکام فقهی است و ربطی به لیبرالیسم و سکولاریسم ندارد . . . " ... بله آقای سروش؛ "استقلال قضایی اسلامی" هیچ ربطی به استقلال قضایی دموکراتیک و سکولار ندارد.

حسن مکارمی روانکاو ، پژوهشگر سوربن - فرانسه ۲ دسامبر ۲۰۱۱

## دانشگاه ، قانون مدرنیته و لایسیته



فرهنگ قاسمی

... اگر ۱۶ آذر به وجود آمد به جهت حادثه مشخصی است و اگر از سال هزار و سی صد و سی و دو تا به امروز در هر شرایط و با قبول دشواری های فراوان هر سال این یاد بود برگزار می شود و در اثر این بزرگداشت، صدای یکپارچه ضد دیکتاتوری ایرانیان، در سراسر جهان طنین می افکند، برای احترام به سه دانشجوی جوانی است که با

ریختن خون خود از آزادی دانشگاه، دانشجو و مردم ایران دفاع کردند. به همین دلیل رسم هماره بر این بوده و هست که با یادی از آن قهرمان های ملی، به اوضاع و احوال مبارزات دانشجویی پرداخته شود.

## درس هایی بعد از ۱۶ آذر ها

### مقدمه و تذکری به آقای رضا پهلوی

در تاریخ اجتماعی ایران یادبودها و مناسبت های اجتماعی و سیاسی زیادی وجود دارند که نه تنها هر کدام از ارج و منزلتی برخوردارند بلکه غالب آنها دیگر امروز جزیی از فرهنگ اجتماعی و سیاسی ملت ایران محسوب میگردند از آن جمله حادثه ۱۶ آذر است که مقام ویژه ای را در مبارزات ضد دیکتاتوری کسب کرده است. این مقام هرگز بی پایه و بی دلیل به کف نیامده است چرا که این روز روز مقاومت دانشجویان در مقابل زیر پا نهادن استقلال دانشگاه است که در اثر آن خون بی گناه دانشجو بر روی زمین کلاس درس ریخته شد و دانشگاهی که باید از حاکمیت مستقل باشد، تا بتواند به گسترش علم و فرهنگ و تمدن ملتی خدمت کند و جامعه را از دگم و جهل و تعصب و خامی رها سازد به وسیله قوای نظامی که وظیفه اش دفاع از مردم و میهن است، تسخیر شد و مورد تهاجم آشکار دیکتاتوری قرار گرفت .

برای همین قانون شکنی و بی احترامی به حیثیت انسانی دانشجو روز شانزدهم آذر به عنوان روز دانشجو به ثبت رسیده است. زیرا در این روز در سال ۱۳۳۲ سه تن از دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران، توسط قوای نظامی دیکتاتور پهلوی، در صحن دانشگاه به ضرب گلوله به قتل رسیدند. بر همین اساس و برای پاسداری از آن آرمان گرانقدر، با وجود اینکه ۵۸ سال از این حادثه می گذرد، تقریباً هر سال دانشجویان نسل های مختلف این روز را گرامی می داشته اند.

اگر ۱۶ آذر به وجود آمد به جهت حادثه مشخصی است و اگر از سال هزار و سی صد و سی و دو تا به امروز در هر شرایط و با قبول دشواری های فراوان هر سال این یاد بود برگزار می شود و در اثر این بزرگداشت، صدای یکپارچه ضد دیکتاتوری ایرانیان، در سراسر جهان طنین می افکند، برای احترام به سه دانشجوی جوانی است که با ریختن خون خود از آزادی دانشگاه، دانشجو و مردم ایران دفاع کردند. به همین دلیل رسم هماره بر این بوده و هست که با یادی از آن قهرمان های ملی، به اوضاع و احوال مبارزات دانشجویی پرداخته

شود. به تازگی آقای رضا پهلوی در اطلاعیه ای که، شاید برای نخستین بار در باره ۱۶ آذر صادر کرده است، یک کلام از قندچی، بزرگ نیا و شریعت رضوی نمی گوید. اما از دانشجویانی که هم اکنون در زندان هستند یاد می کند! این بی توجهی، حتما به این دلیل است که این سه نفر در زمان محمد رضا شاه به گلوله بسته شدند. این شیوه اگر چه قابل فهم است، اما قابل قبول نیست، زیرا اول اینکه تقبل راه و رسم آزادی استثنای پذیر نیست، دوم آنکه تاریخ جنبش دانشجویی را نمی توان تحریف کرد، تمامی دانشجویانی مانند "بهاره هدایت، عبدالله مومنی، مجید توکلی، مهدیه گلرو، کوهیار گودرزی، پیمان عارف، عباس کاکایی، مجید دری، سما نورانی، شبنم مددزاده، حسن اسدی زیدآبادی، میلاد اسدی، یاسر گلی، محمد پورعبدالله، ضیا نبوی، مرضیه خدابخش، محمد یوسف رشیدی، آرمان رضاخانی، عاطفه نبوی، بهروز جاوید تهرانی، آمانج حیدری، احسان عبده تبریزی، حامد روحی نژاد" که آقای رضا پهلوی از آنان بدرستی نام می برد راه خود را در راه و روش قندچی، بزرگ نیا و شریعت رضوی ها می بینند و برای همان اهداف مبارزه می کنند. دانشجویان در بند جمهوری اسلامی بیگمان از این تغابن خرسند نیستند.

کسی که از امروز در صدد تحریف حوادث تاریخ دانشجویی باشد نه تنها راهش از راه آزادیخواهان، بلکه، چنانچه در این مقاله خواهیم دید، از راه سکولار ها و لائیک ها جدا ست. نگارنده در سر مقاله قبلی "تارنمای جامعه رنگین کمان - بنیاد آزادی اندیشه و بیان" (۱)، تحت عنوان اتحاد جمهوریخواهان و طرفداران پادشاهی در پاسخ به هم میهنانی که در جستجوی چنین اتحادی هستند، با استدلال و منطق در رد این ملغمه نا همساز سخن گفت و شرائط این اتحاد احتمالی را بیان کرد، امروز بیانیه منتشر شده در باره روز دانشجو، یکی از موارد عینی و ملموسی است که این ناهمسازی را شهادت می دهد (۲). برای طرفداران آزادی و دمکراسی و سکولاریسم و لایسیته و جمهوری راهی غیر از اتحاد مستقل از پادشاهی باقی نمی ماند.

## ۱۶ آذر و ۱۷ نوامبر

از سال ۱۳۳۲ تا به امروز کمتر زمانی وجود داشته است که در ایران آزادی اندیشه و بیان، توسط رژیمهای حاکم رعایت شده باشد. بهمین دلیل غالباً گرامی داشت این روز به صحنه سرکوب دانشجویان تبدیل میشود. دامنه گرامی داشت این روز همواره تا مطالبه آزادیهای فردی و اجتماعی و حتی مطالبات اقتصادی برای مردم و تغییر رژیم گسترش می یابد. عقل و منطق قبول نمی کند که هیچ رژیم خدمتگذار مردم و

میهن دوست از کنار این خواست ها به راحتی عبور کند و آنها را نادیده انگارد. بسیاری خواست های دانشجویان را به مطالبات صنفی آنان تقلیل میدهند، البته که این مطالبات میتوانند بطور مشروع وجود داشته باشند، اما خواست دانشجوی در درجه نخست خواست علمی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی برای پیشرفت جامعه و افراد آن است. در جمهوری اسلامی ایران هر روز دانشجویان سراسر دانشگاه های بر حسب تمایلات سیاسی خود و با توجه به وضعیت حاکمیت خواستارند که نسبت به رعایت حقوق مردم حرف های خود را بزنند و باورها و اعتقادات خود را بیان کنند، اما این امکان به آنان داده نمیشود.

گرامیداشت ملی این روز، حداقل وظیفه ای است که آزادی خواهان ایران، فارغ از هر عقیده و مرامی، باید در مد نظر قرار دهند. در عین حال باید کوشید که این گرامیداشت از مرزهای ایران بگذرد. روز ۱۷ نوامبر، روز جهانی دانشجوی است که حدود هفتاد سال از بنیانگذاری آن میگذرد، اما هنوز رسمیت جهانی پیدا نکرده است. از دوسال پیش اقداماتی درباره جهانشمول کردن این روز می شود. شورای اروپا در حال تدارک ارائه طرحی در این زمینه است. جامعه دانشجویی ایران، با اتکا به مبارزات خود، باید بتواند در این جنبش جهانی اثر بگذارد و خود را به جامعه جهانی دانشجویی بشناساند و حمایت جهانی این بنیاد را بدست آورد.

ما در این نوشته کوشش داریم، به روند جدایی علم از متافیزیک، ضرورت اجتماعی و فرهنگی تشکیل دانشگاه و شخصیت هایی که در این امر نقش مهم داشته اند پرداخته و ضرورت نهاد دانشگاه به مثابه کانون مدرنیته و لایسسته و پیشرفت اجتماعی و فرهنگی در جامعه ایران را مورد تحلیل و بررسی قرار داده و در آخر زمینه های بوجود آمدن حادثه ۱۶ آذر بر را جسته کنیم، این شاید نگاهی تازه به مسأله ۱۶ آذر باشد.

## جدایی علم از متافیزیک

کسانیکه نسبت به آموزشهای دینی و مذهبی و زندانی شدن در چارچوب الهیات انتقاد داشتند و علم و انسان را امری طبیعی و زمینی می انگاشتند، فضای کلیسا و مسجد را به دلیل بسته بودن آن غیر قابل تنفس و نا سالم می دیدند به نهادهای مستقل از کلیسا و مسجد و... به دور از تعلقات دینی، بطور آزادانه و با اتکاء به منطق و برهان عقلانی به اندیشه و بحث و تبادل نظر و انتقاد می پرداختند به ناچار مدرسه و دانشگاه را برای تحصیل علم انتخاب کردند. خواست دانشجوی

خواست روشنگری و روشنفکری است. خواست دانشجو در حقیقت همان خواست اندیشمندانی چون افلاطون، ارسطو، سقراط، منتسکیو، دکارت، کانت، مارکس نیچه، هایدگر به بیان دیگر خواست آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی و بالاخره مدرنیته و لایسته است.

دانشگاه که در تمام دنیا در مقابل آموزش و تعلیمات دینی کلیسا و حوزه های علمی بوجود آمد، بمرور زمان و با تحولات اجتماعی تبدیل به مظهر مدرنیته و سپس نماد سکولاریسم و لایسته و جدایی دین از دولت و حاکمیت شد. (۳)

در ایران حتی در دوران بسیار دور از انقلاب مشروطه، کسانی را می بینیم که کلاسهای درس خود را در خارج از نهادهای آموزشی دینی و گاه در مدرسه های غیر حوزه ای و حتی در محافل خصوصی تشکیل می دهند به همین علت، برخی از آنان از چوب تکفیر در امان نماندند. اندیشه های غیر مذهبی، آزادی خواه، مترقی سوسیالیستی و سکولار که قبل و بعد از انقلاب مشروطه بطور پراکنده وجود داشتند و بعد از آن کمی سامان گرفتند، هم از سوی روحانیون و هم از سوی رژیم سرکوب میشدند. انقلاب مشروطیت که یکی از خواست هایش دور کردن نفوذ دین از تعلیم و تربیت بود، آموزش غیر وابسته به مذهب را خواستار می شود. در این دوران میرزا حسن خان رشیدیه (۴) به تاسیس مدرسه به شیوه اروپایی مبادرت میکند که بی تردید باید بتوان از این فعالیت با ارزش او تحت عنوان نخستین سنگ بنای نظام آموزش نوین یاد کرد. او توسط افرادی مثل شیخ فضل الله نوری به بابی گری و لامذهب بودن متهم شد. (۵)

### تاسیس دانشگاه تهران

پس از پایان جنگ جهانی اول، دهخدا از فعالیتهای سیاسی کناره گرفت و در دوره<sup>۱</sup> رضا شاه به کارهای علمی و ادبی و فرهنگی پرداخت. مدتی ریاست دفتر کابینه وزارت معارف وزارت فرهنگ سپس ریاست تفتیش وزارت عدلیه وزارت دادگستری را به عهده داشت. در سال ۱۳۰۶ مدرسه<sup>۲</sup> سیاسی به مدرسه<sup>۳</sup> عالی حقوق و علوم سیاسی تغییر نام یافت و ریاست آن را علیاکبر دهخدا به عهده گرفت. تا سال ۱۳۱۳ هیچ دانشگاهی در ایران به معنای نوین آن وجود نداشت. به همین دلیل فارغ التحصیلان مدارس متوسطه باید از طریق بورس دولتی یا به خرج خا نواده خود، به خارج از کشور برای ادامه تحصیل اعزام میشدند. این مسئله به همراه عوامل دیگری چون ایجاد کارخانه های کوچک تولیدی نه تنها در تهران بلکه در شهرهای بزرگ تغییر بافت شهر تهران از یک بافت

سنتی به نیمه مدرن و همچنین نیاز به یک نهاد جدید و مطابق با شرایط روز به منظور تربیت و تأمین نیروی انسانی متخصص برای نظام اداری نوین و صنعت نوپای کشور، موجب شد که دانشگاه تهران بنیان گذارده شود. (۶)

در دوران حاکمیت رضاشاه و به هنگامی که مرحوم فروغی رئیس وزرا بود، به پیشنهاد و سپس تحت مدیریت عملیاتی علی اصغر حکمت، کفیل وزارت معارف با مسئولیت مهندس معمار وباستان شناس مشهور فرانسوی آندره گودار و با همکاری مهندسین دیگر مانند ماکسیم سیرو، رنالد دوبرول و محسن فروغی در منطقه جلالیه تهران دانشگاه تهران بنا شد. (۷) تاسیس دانشگاه اگر چه در زمان رضا شاه انجام شد اما او مبتکر این کار نبود، بهنگام پیشنهاد آن، نه تنها مخالفتی با آن نکرد، بلکه بنا به قول علی اصغر حکمت، وقتی انجام این کار به فترت افتاد با فرمانی قاطع راه عملی آن را هموار کرد. اما در واقع بنیانگذاری دانشگاه بهمت روشنفکران، تکنوکرات ها، مدیران و بنا بر نیاز جامعه انجام پذیرفت. (۸) اساتید برجسته آن زمان، کار زار علمی و تحقیقاتی را به راه میندازند و جویندگان دانش از امکانات بهتری برخوردار میشوند. (۹) دهخدا از جمله کسانی بود که در سال های ابتدایی ایجاد دانشگاه بسیار فعال بود. او در عین حال که از سال ۱۳۱۴ به عضویت فرهنگستان ایران انتخاب شده بود، از زمان تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ ریاست دانشکده<sup>۲</sup> حقوق و علوم سیاسی را تا سال ۱۳۲۰ به عهده داشت. در این سال از خدمات دولتی بازنشسته شد و یکسره به کار لغتنامه پرداخت.

در این دوره، ویژگی عمده تاسیس دانشگاه، همواره، مردمی کردن علم است، دانش می باید از حوزه قدرت و ثروت به میان مردم رفته و برای همه امکان پذیر گردد. اما دومین ویژگی آن امکان فعالیت اجتماعی و سیاسی در بین دانشجویان است. دانشجویان که بخش فعال اجتماعات روشنفکری را تشکیل میدهند در این زمینه امکانات کمی پیدا می کنند که مدت زیادی به طول نمی انجامد. نخستین فدراسیون دانشجویان دانشگاه تهران در ۱۳۱۶ به ابتکار تقی ارانی تشکیل می شود و اولین تظاهرات در اول ماه مه ۱۹۳۷ برگزار می گردد. (۱۰) اما توصیه های دیکتتوری رضاشاهی تمایلی به گسترش آزادانه اندیشه و بیان داشت و افرادی مثل تقی ارانی را به زندان می اندازد و عده ای مثل مصدق را مجبور به ترک ایران می کند. (۱۱)

**پیش زمینه های سیاسی ۱۶ آذر**

این پدیده سیاسی و اجتماعی را در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ بعد از اخراج رضاشاه از ایران توسط انگلیسها و روی کار آمدن محمدرضا شاه به نحو تازه ای مشاهده می کنیم. در تاریخ ایران، این دوره برای دانشگاه دوره با ارزش، مثبت و پر تحولی محسوب می شود، زیرا حوادثی که یک سال پس از اشغال ایران، در سطح آموزش عالی کشور رخ داد تأثیرات مهمی در امر فعال شدن حرکت دانشجویان گذاشت، از آن جمله می توان به تصویب "قانون استقلال دانشگاه تهران" در تاریخ ۱۲ دی ماه ۱۳۲۱ در مجلس شورای ملی اشاره کرد که موجب شد یک روز بعد، روسای دانشکده ها، دکتر علی اکبر سیاسی، رئیس دانشکده ادبیات را که از پایه گذاران عدم دخالت دولت در امور جاری دانشگاه به حساب می آمد، به ریاست دانشگاه مستقل انتخاب نمایند.

شاه جوان که با شعار آزادی و رعایت حقوق مردم به سلطنت نشاندۀ شد بود هنوز در شرایطی نبود که جلوگیری فعالیت های آزادیخواهانۀ مردم و سازمان های اجتماعی و سیاسی شود. در این سالها مبارزات اجتماعی مردم در جامعه و پارلمان و در دانشگاه در جهت استقلال و آزادی و رهایی از استعمار و استبداد که از دوران انقلاب مشروطه شروع شده بود ثمرات مثبتی می دهد و دانشگاه در روند پر تحرک و پویای خود در پیشرفت اجتماعی نقش چشمگیری را بازی می کند .

به شهادت تاریخ در دوران حکومت ملی دکتر مصدق، دانشگاه ها از همه آزادیهای سیاسی و اجتماعی و صنفی بر خوردار بودند و علیرغم تنوعات فکری و عقیدتی از حکومت ملی دفاع می کردند و هر گاه با امری موافقت نداشتند یا آنرا کافی نمی دانستند، بدون هیچگونه ترس و تهدیدی نظرات خود را با مردم در میان میگذاشتند. در این دوره دانشجویان و دانشگاه، روشنفکر، کنشگر سیاسی، احزاب، اجتماعات و سندیکاها، در شرایطی آزاد و بدون ترس از حبس و تهمت و شکنجه و زندان و محرومیت های اجتماعی فعالیت های خود را در جهت گسترش دانش اجتماعی و ایجاد ارزش های نوین سیاسی و بنیادها و نهادهای لازم برای یک جامعه مدرن، ادامه می دادند. در نتیجه چنین سیاستی روشنفکر و دانشجو و دانشگاه در کنار مردم، و مردم در کنار دانشگاه قرار می گرفتند. کودتای امریکایی- انگلیسی ۲۸ مرداد، با همکاری دست نشاندۀ های داخلی آنان از قبیل، آیت الله کاشانی، مظفر بقایی، حسین مکی و به سر کردگی سرلشکر زاهدی ضربه سختی به تحولات اجتماعی میهن ما وارد کرد. مصدق و بسیاری از اعضای دولت ملی زندانی شدند، بسیاری از کنشگران اجتماعی یا دستگیر یا مجبور به فرار از ایران گردیدند. عده بیشماری با نام و گمنام، در

شهرهای مختلف ایران توسط طرفداران کودتا کشته شدند که غالباً نام آنها نیز به فراموشی سپرده شده است، بطور مثال سرگرد سخایی در کرمان و ایوب قاسمی در درگز را می توان به یاد آورد که هردو عضو حزب سوسیال دموکرات ایران نزدیکترین حزب به دکتر مصدق، بودند. علاوه بر این ها در اثر کودتای ننگین ۲۸ مرداد هزاران نفر شغل و مصونیت اجتماعی خود را از دست دادند، عده زیادی دچار افسردگی و حتی بیماریهای روانی شدند. بالاخره با کودتای ۲۸ مرداد یک بار دیگر، هر نوع فعالیت اجتماعی در جامعه متوقف شد و ایران از یک سمت تحت نظر نظامیان دست نشاندۀ امریکا قرار گرفت و از سوی دیگر به زیر نفوذ مسجد و روحانیون وابسته به دربار شاهنشاهی رفت. به عبارت دیگر با اتحاد بین ارتجاع مذهبی و قدرت نظامی شرایط کامل دیکتاتوری در جامعه برقرار شد. بدین ترتیب بعد از کودتای نظامی ۲۸ مرداد دانشگاه در شرایط دیکتاتوری کامل کانون مقاومت و مبارزه علیه دیکتاتوری نظامی شاه - سرلشگر زاهدی می گردد. عده زیادی از دانشجویان مبارز در زندان های دیکتاتوری به سر می برند. اما هنوز در جامعه وجدان بیدار، روحیه آزادیخواهی، نیاز روشنفکری و مبارزه علیه دیکتاتوری به اندازه کافی وجود دارد که دانشجویان را به اعتراض نسبت به وضعیت موجود و مقاومت در برابر استبداد و دیکتاتوری و پایمال کردن دست آوردهای حکومت ملی دعوت کند.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد هیچ روزی نبود که در دانشگاه تهران و هنرسرای عالی و حتی در دبیرستان های بزرگ تهران اعتراضی علیه رژیم کودتا صورت نگیرد. به عبارت دیگر دیکتاتوری اگر توانسته بود روزنامه نگاران، روشنفکران شناخته شده سیاسی، کنشگران احزاب سیاسی، فعالان سندیکایی و اجتماعی، بازاریان و انصاف را به اختناق بکشد و احزاب را تعطیل کند روزنامه ها را ببندد اما در امر سرکوب دانشجویان و دانشگاهیان و دانش آموزان که بخش بزرگی از جامعه روشنفکران را تشکیل می دادند توفیق کامل نیافته بود. به عبارت دیگر قانون دیکتاتوری در جامعه قانون مقاومت در دانشگاه را به دنبال خود آورده بود. در پائیز سال ۱۳۳۲ یعنی کمتر از چهار ماه بعد از کودتا، خبر آمدن ریچارد نیکسون به عنوان سمبل دخالت خارجی در استقلال ایران و ارباب کودتاچیان طبیعتاً نمی توانست برای دانشجویان و همه کسانی که با کودتا و دخالت خارجی موافقت نداشتند بدون عکس العمل باشد.

همه می دانیم که حاصل این مقاومت ها کشته شدن سه دانشجوی مبارز نهضت ملی بدست نظامیان ترسیده و تکیده حکومت نظامی شد و این

واقعۀ نشان داد در دوران دیکتاتوری روشنفکر، دانشگاه و دانشجو بدون عکس العمل نمی تواند بماند. این پدیده علیرغم اختناق و سرکوب در سالهای بعد از ۱۳۳۲ ادامه پیدا کرد و در سالهای ۱۳۴۰ به شکلهای دیگری ظهور کرد.

ویژگی مبارزات دانشجویی در سالهای بعد از ۱۳۴۰ به شیوه دیگری از حضور در سیاست و تحول خواهی انجامید که با خود مبارزات چریکی را به همراه آورد چرا که مبارزه سیاسی را رژیم شاه سرکوب کرده بود. در این باره نیز مورخین و تحلیل گران مطالب زیادی نوشته اند ما تنها یاد آور گسترش دیکتاتوری، مقاومت روشنفکری و مقاومت مسلحانه و چریکی می شویم. فعالیت های چریکی در انقلاب ۱۳۵۷ بی تاثیر نبودند. بعد از انقلاب ۱۳۵۷ طبیعتاً نوع مبارزه شکل دیگری به خود می گیرد. دانشجویان انقلابی سالهای چهل و پنجاه شمسی، برخی در قدرت می مانند و برخی مغضوب می شوند.

مشاهده می کنیم که در سالهای شصت و هفتاد و حتی هشتاد، مبارزات دانشجویی به یکی از عوامل سوپاپ اطمینان طول عمر رژیم تبدیل می گردد. بعد از جنبش اصلاح طلبانه سال ۸۸ امروز با نگاهی سطحی به آنچه که در ایران می گذرد مشاهده می کنیم که رژیم جمهوری اسلامی، شرایط خفقان بی نظیری را در جامعه بوجود آورده است. دانشگاه که باید کانون آزادی اندیشه و بیان باشد تحول و تغییر در جامعه را باعث گردد و نیروی انسانی را بر اساس علم و منطق تربیت کند، تبدیل به حوزه های علمی شده است. آموزش و تحصیل علوم اجتماعی و فلسفی و تاریخی و حتی علوم دقیقه باید از مسیر خرافات و ضوابط غیر متغیر دینی و اجبارات مذهبی عبور کنند. هر آنچه که به اندیشه مدرن و اداره جامعه متمدن نزدیک باشد ممنوع غیر قابل دسترسی است.

امروز حق آزادی و اختیار نقد و اعتراض در دانشگاهها کاملاً از بین رفته است، در جامعه آزادی وجود ندارد و در دانشگاه، دبیرستان و حتی دبستان ها نیز دانش آموزان زیر فشار و اختناق حکومت اسلامی هستند. روشنفکران، دانشجویان و آزادیخواهان یا در زندانها هستند یا توسط جمهوری اسلامی کشته یا مجبور به ترک میهن شده اند. راه حل های سالهای اختناق رضاشاهی در سالهای قبل از ۱۳۲۰ و اختناق محمدرضاشاهی پس از کودتای ۲۸ مرداد و مبارزات چریکی، پس از سالهای چهل و حتی شیوه مبارزه بعد از سالهای شصت که باعث تبعید بزرگی از ایرانیان به خارج از کشور شد، دیگر در این مرحله از تاریخ مبارزات ایران، کاربرد کافی ندارند. رژیم اختناق و سرکوب جمهوری اسلامی هر اندازه سخت و نا بکار باشد، ناچار است روزی در مقابل

جنبش های حق طلبانه مردم عقب نشینی کند. اما حربه مردمی که در جستجوی راه حل مناسبی هستند چه خواهد بود ؟ سوالی است که پاسخ آن در آینده نه چندان دوری روشن خواهد شد. در هر صورت اپوزیسیون باید بکوشد که این حربه در راستای خواست کسانی باشد که برای استقلال ایران جان باختند.

فرهنگ قاسمی

۵ دسامبر ۲۰۱۱

\* «L'université: le foyer de la modernité et de la laïcité »  
par: Farhang Ghassemi

: ۱

اتحاد جمهوریخواهان و طرفداران پادشاهی

: ۲

دانشجو، پرچمدار جنبش آزادیخواهی مردم ایران به مناسبت شانزدهم آذر

نظام مستبد و تمامیت خواه حاکم بر ایران، با اتخاذ سیاست های قرون وسطایی از قبیل تفکیک جنسیتی، اسلامی کردن علوم انسانی، ستاره دار کردن دانشجویان آزادیخواه، محروم کردن دانشجویان تنها به جرم داشتن عقیده و مذهب مغایر با ارزش های حکومت اسلامی و غیره، سعی در تخریب جایگاه مقدس دانشگاه نموده است.

علاوه بر این، جمهوری اسلامی همواره تلاش نموده است که دانشجویان و استادان دانشگاه را بعنوان حامیان سیاست های تنش آفرین و ضد منافع ملی ایران، همچون حمله به سفارتخانه ها، سیاست های ماجراجویانه، برنامه هسته ای و غیره به جامعه بین المللی نشان دهد.

دانشجویان که بخش های مختلف جامعه، همچون زنان، کارگران، بازاریان، هنرمندان، نظامیان، اقوام، ادیان و دیگر اقشار را نمایندگی می کنند، همواره تحت سرکوب نهادهای حکومتی بوده و تاکنون بهای سنگینی را پرداخت کرده اند.

ولی، علیرغم تمام این سرکوب ها، جنبش دانشجویی سهم عمده ای در

آگاهی بخشی به جامعه داشته و همت و توانمندی بالای دانشجویان در کشف و اختراع پدیده‌های علمی، دستیابی به فناوری‌های مدرن بشری، استقلال‌منشی و آزاد اندیشی، چهره‌ای سرفراز و افتخارآفرین از ایران و ایرانی به جامعه بین‌المللی عرضه نموده است.

دانشجویان قهرمان ایران زمین،

مبارزات شیرزنان و دلیرمردانی همچون بهاره هدایت، عبدالله مومنی، مجید توکلی، مهدیه گلرو، کوهیار گودرزی، پیمان عارف، عباس کاکایی، مجید دری، سما نورانی، شبنم مددزاده، حسن اسدی زیدآبادی، میلاد اسدی، یاسر گلی، محمد پورعبدالله، ضیا نبوی، مرضیه خدابخش، محمد یوسف رشیدی، آرمان رضاخانی، عاطفه نبوی، بهروز جاوید تهرانی، آمانج حیدری، احسان عبده تبریزی، حامد روحی نژاد و دیگر مبارزان راه آزادی، شعله‌های جنبش آزادیخواهانه مردم ایران را فروزان تر نموده و پایه‌های این نظام مستبد و دانش‌ستیز را به لرزه انداخته است.

در این شرایط حساس و بحرانی که کشورمان با آن روبروست، شما دانشجویان مبارز می‌بایست با آگاهی بخشی و ایجاد شبکه‌های اجتماعی، در خانواده، محله و همچنین در کل جامعه، حرکت‌های اعتراضی آگاهانه را سازماندهی نمایید.

همچنین در فضای سرکوب و اختناق حاکم بر کشور، دانشجویان ایرانی برون مرز، به منظور رساندن پیام جنبش دانشجویی درون مرز به جهانیان، با استفاده از فضای حقیقی و مجازی همچون وبلاگ، شبکه‌های اجتماعی، رسانه‌های خبری بین‌المللی، وظیفه سنگینی را بر دوش دارند.

برای آزادی ایران با هم به پا خیزیم و در کنار هم سد سکوت را بشکنیم. یقین دارم که مبارزات آزادیخواهانه مردم کشورمان در راه دستیابی به حقوق بشر، آزادی، دموکراسی و نظامی مبتنی بر جدایی دین از حکومت، به ثمر خواهد نشست.

رضا پهلوی

بالاترین : <http://balatarin.com/permlink/2011/12/4/2825623>

در برخی از کشورها دانشگاه دینی نیز وجود دارد اما کاملاً لاییک

هستند بطور مثال در فرانسه :

L'Université Catholique de Lille; L'Université Catholique de  
Lyon

: ۴

م. آجودانی، مشروطه ایرانی، انتشارات فصل کتاب، لندن ۱۳۶۷، ص ۲۶۰

حاجی میرزا حسن رشديه با توصيه و مشورت پدرش كه از روحانيان بود تصميم گرفت كه به جاي رفتن به نجف و خواندن درس طلبگي روانه استانبول و مصر و بيروت گردد و آموزگاري نوين را ياد بگيرد. او به بيروت رفت و در آن جا سبك نوين آموزش الفبا و دروس جديد مانند حساب و هندسه و تاريخ و جغرافيا را آموخت. سپس در تفليس مشغول به كار شد.

ميرزا حسن تبريزي ۱۲۳۰ تبريز - ۱۳۲۳ قم مشهور به رشديه از پيشقدمان نهضت فرهنگي ايران در سده قبل بود. وي نخستين موسس مدارس جديد در تبريز و تهران بود، او را پدر فرهنگ جديد ايران ناميده اند. حاجي ميرزا حسن رشديه در سال ۱۲۶۸ خورشيدى به زادگاه خود تبريز بازگشت و در مسجدى در محله ششگلان تبريز مدرسه اى به شيوه جديد راه اندازى كرد كه به دو زبان فارسى و تركى آذربايجانى در آن تدريس مى شد. تخته سياهى جلوى شاگردان آويخت و الفباى آسان شده را به سرعت به آنها آموخت، از كتابهاى آسان حكايتها را خواند و نظم و انضباطى را در ميان شاگردان حاكم كرد. پس از چندي تابلوى مدرسه رشديه را بر سر در مكتب خانه ششگلان تبريز آويزان كرد.

گروهى از روحانيون آن روز اين شيوه نوين آموزشى را كه با اصول قديم آموزش متفاوت بود، برنताفتند و هر روز بر عليه وي شايعاتى درست مى كردند. متحجران زنگ مدرسه وي را ناقوس كليسا مى ناميدند و اعلام مى كردند كه كسانى كه فرزند خود را به مدرسه مى فرستند كافرنند.

پس از آن برخى طلاب تحريك شده به مدرسه رشديه حمله كرده، تابلوى آن را پايين آورده و تخته سياه آن را آتش زدند و ميرزا حسن رشديه را از مسجد ششگلان بيرون رانند.

ميرزا حسن رشديه چندي بعد حياط مسجد شيخ الاسلام در تبريز را بازسازى كرده و اتاقهاى آن را سامان داد تا به عنوان كلاس درس از

آنها استفاده کند. دوباره مردم به این مدرسه جدید اقبال نیکویی نشان دادند و مدارس سنتی قدیم از رونق افتاد.

ولی وی سرانجام تکفیر شد و فتوای انهدام مدارس جدید صادر شد. به دنبال آن عده‌ای به مدارس جدید حمله کردند که و شروع به تخریب اموال مدرسه کردند، دانش‌آموزان را زخمی کردند و حتی چند تن از دانش‌آموزان نیز در این واقعه کشته شدند. جالب اینجا بود که در هنگام تخریب یکی از این مدارس وی می‌خندید و می‌گفت: «این جاهلان نمی‌دانند که با این اعمال نمی‌توانند جلو سیل بنیاد کن علم را بگیرند. یقین دارم که از هر آجر این مدرسه، خود مدرسه دیگری بنا خواهد شد. من آن روز را اگر زنده باشم، حتما خواهم دید

این بار دیگر اوضاع بر میرزا حسن چنان تنگ شد که وی از ایران به قفقاز رفت و در همانجا به آموزش پرداخت. وقتی که امین الدوله به والی‌گری آذربایجان منصوب شد رشديه را به تبریز فراخواند و دوباره دبستانی در ششکلان تبریز برپا شد. در این دبستان جدید شاگردان مدت طولانی تری را در مدرسه می‌ماندند و علاوه بر پوشیدن لباس‌های یک شکل، ناهار نیز به آنها داده می‌شد.

وقتی امین الدوله در سال ۱۲۷۶ به تهران آمد، میرزا حسن خان رشديه نیز به پشتوانه او به تهران آمده و مدارس را به نام مدارس رشديه در تهران بنیانگذاری کرد.

سالی بسر آمد. پایان سال رشديه جمعی را به مسجد دعوت می‌کند تا مجلس امتحانی بر پا کند و از حاصل کار سخن بگوید و حمایت دعوت شدگان را جلب کند. در مجلس امتحان «عمق تغیر» آقایان بر ملا می‌شود. «با کلنگ نجوی و اشارات» برای «برهم زدن مدرسه»، «چاه» می‌کنند. به گفته رشديه «یکی از آقایان که مقامش عالی تر از لیاقتش است خودداری نتوانست. گفت: اگر این مدارس تعمیم باید یعنی همه مدارس مثل این مدرسه باشد بعد از ده سال یک نفر بی سواد پیدا نمی‌شود. آنوقت رونق بازار علما به چه اندازه خواهد شد معلوم است. علما که از حرمت افتادند اسلام از رونق می‌افتد... صلاح مسلمین در این است که از صد شاگرد که در مدرسه درس می‌خوانند یک دو تا شان ملا و با سواد باشند و سایرین جاهل و تابع و مطیع علما باشند.

: ۵

میرزا حسن مدیر مدرسه رشديه پس از آنکه در تبریز برای ایجاد مدارس زحمت کشیده بود به تهران رفت. «فریاد مقدسین بلند شد که

آخرالزمان نزدیک شده است که جماعتی بای و لامذهب می‌خواهند الف و با را تغییر دهند، قرآن را از دست اطفال بگیرند و کتاب به آنها یاد بدهند.» شیخ فضل‌الله نوری در جلسه‌ای به ناظم‌الاسلام کرمانی درباره مدارس جدید می‌گوید: «ناظم الاسلام، ترا به حقیقت اسلام قسم میدهم. آیا این مدارس جدیده خلاف شرع نیست؟ و آیا ورود به این مدارس مصادف با اضمحلال دین اسلام نیست؟ آیا درس زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک عقائد شاگردان را سخیف و ضعیف نمی‌کند؟ وی تالیفات متعدد دارد از جمله: بدایة‌التعلیم، نهایة‌التعلیم، وطن دلی به ترکی آذربایجانی، تاریخ شفاهی، شرعیات ابتدایی، جغرافیای شفاهی و غیره. در زمانی نیز که در تهران بود روزنامه طهران را انتشار می‌داد. وی در ۲۹ آذر ۱۳۲۳ در قم در سن ۹۷ سالگی درگذشت.

: ۶

En 1928, on demande à Godard de prendre le poste de directeur des services archéologiques d'Iran. Ce service avait été mis en place par Reza Shah après la fin du monopole français sur les fouilles archéologiques en Iran. Il est resté directeur jusqu'en 1953, puis entre 1956 et 1960. Il a mis au point des politiques de fouilles et de conservation. Il a également conçu le Musée national d'Iran (Muze-ye Irân-e Bâstân), dont il a été nommé directeur par Reza Shah. Il a également dessiné les plans de la bibliothèque nationale (Ketābkhāneh-ye melli) et du monument du mausolée de Hafez à Chiraz en collaboration avec Maxime Siroux. Godard a conçu l'Université de Téhéran en collaboration avec Siroux, Mohsen Foroughi et Roland Dubrul. De plus, Godard a été responsable de la restauration de monuments historiques majeurs de l'Iran, comme la Mosquée du Vendredi, la Mosquée du Shah et la Mosquée du Sheikh Lutfallah à Ispahan entre autres. En tant que directeur du département archéologique du Musée national d'Iran, il a organisé des fouilles de terrain : il s'est intéressé aux bronzes du Lorestan, à Persépolis, à Isfahan, Pendant la seconde guerre mondiale, Godard rejoint un comité de la France libre qui se forme à Téhéran, et devient le représentant diplomatique officiel du gouvernement provisoire de la France établi à Londres en 1942. Sa femme est également impliquée puisqu'elle

organise un programme d'information à propos de la France Libre sur la radio iranienne. Après son retour en France en 1960, il se consacre à l'écriture de son livre L'art de l'Iran

: ۷

احمد رضا خضری، در بازخوانی خاطرات علیاصغر حکمت درباره‌ی تأسیس دانشگاه تهران - روزنامه‌ی همشهری سال ۱۳۸۳

: ۸

دکتر سیداحمد رضا خضری، در بازخوانی خاطرات علیاصغر حکمت درباره‌ی تأسیس دانشگاه تهران - روزنامه‌ی همشهری سال ۱۳۸۳

: ۹

در بامداد سوم خرداد ماه سال ۱۳۱۴ "محمدعلی فروغی" رئیس‌الوزرای وقت، کلنگ دانشکده‌ی طب را که در واقع نخستین دانشکده‌ی دانشگاه تهران بود، بر زمین زد و در بیست و چهارم اسفند ۱۳۱۶ یعنی پس از سی‌ماه و بیست و یک روز ساختمان آن دانشکده به همراه دانشکده‌های دندانپزشکی و داروسازی در ناحیه‌ی شمال و شمال شرقی و غربی پردیس دانشگاه پدید آمد. چندی بعد کلاس‌های درسی آن دانشکده که پیش از آن به سال ۱۲۹۷ توسط میرزااحمدخان بدر (نصیرالدوله) از دارالفنون جدا شده و به ریاست دکتر لقمان‌الدوله دایر شده بود، به این دانشکده‌ی جدیدالتاسیس منتقل شد و از این پس در زیر مجموعه‌ی دانشگاه تهران فعالیت خود را از سر گرفت..

: ۱۰

۱- حاج سید نصرالله تقوی، استاد مدرسه سپهسالار ۲- بدیع‌الزمان فروزانفر، دانش‌آموخته‌ی حوزه‌های علمی خراسان ۳- غلامحسین رهنما، استاد ریاضیات دارالفنون ۴- میرزا علیا کبر دهخدا، رئیس مدرسه‌ی حقوق ۵- دکتر عیسی صدیق، دانش‌آموخته‌ی دانشگاه‌های اروپا و آمریکا ۶- دکتر رضازاده شفق، دانش‌آموخته‌ی دانشگاه برلین ۷- دکتر امیراعلم، فارغ‌التحصیل دانش پزشکی از لیون فرانسه ۸- دکتر لقمان‌الدوله ادهم، رئیس مدرسه طب و دانش‌آموخته‌ی اونیورسته پاریس ۹- دکتر علیاکبر سیاسی، فارغ‌التحصیل دانشگاه پاریس و رئیس تعلیمات عالی‌یه آن روز ۱۰- میرزا محمدعلی خان گرگانی، رئیس وقت اداره‌ی بازنشستگی و از مدیران کاردان و نام‌آشنا در مسائل اداری و

Farhang Ghassemi Syndicalisme et mouvements politiques en Iran 1900 – 1953 edition zagros isbn 2-91547-20-9 paris première edition janvier 2006 pp 118; 119

Taghi Arani, docteur en physique qui avait étudié en Allemagne, fut le créateur et le leader de ce groupe. Grâce aux relations politiques et intellectuelles qu'il entretenait avec Morteza Alavi (27), il devint un marxiste convaincu. Dès son arrivée à Téhéran en 1930, Arani commença à enseigner dans .les écoles de la capitale

En 1922 (1301), il arriva à Berlin où, après six ans d'études en physique et en chimie, il obtint son doctorat. En 1930, il enseigna à l'université de Berlin. La même année, il retourna en Iran où, jusqu'en 1936, il travailla au ministère de la Guerre. Enfin, il enseigna au ministère de l'Industrie. On ne trouve pas trace de documents qui puissent prouver son activité politique avec le Parti communiste de l'époque, dont les membres avaient été traqués par le régime de Réza Chah. Par contre, dès les premières années de son séjour en Iran, il écrit six livres scientifiques relatifs à la physique, la chimie et la physiologie. Ses premières rencontres politiques se situent avec Iradj Eskandari (28) et, lors d'une réunion fondatrice clandestine, ils forment un Comité central provisoire dont le secrétaire général était Arani, le responsable de l'organisation Kambakhsh et le responsable des affaires financières Bahrami. Ce parti commença ses activités dans le but de prendre contact avec les intellectuels, les étudiants et les ouvriers, d'organiser des réunions et de distribuer des livres aux sympathisants afin de faire connaître le communisme et le marxisme. À cet effet, il organisa des actions importantes. Tout ce que l'on connaît à ce propos, comme nous l'avons déjà évoqué, ce sont certaines activités de propagande parmi les intellectuels et les

étudiants de l'université. De même, ce sont des camarades d'Arani qui aidèrent à la création de la Fédération des étudiants, tant à l'université de Téhéran que dans les autres organismes d'enseignement supérieur. Pour la célébration du premier mai 1937 les étudiants de l'université de Téhéran, avec la collaboration de quelques syndicalistes vétérans, organisèrent une manifestation (31) qui, dans le contexte de ce jour-là, pouvait être considérée comme remarquable

---

## مجله هفته ۱۸

گاهنامه سیاسی و فرهنگی  
شماره ۱۸



---

## محکوم کردن حمله به سفارت انگلیس

مصاحبه با مهرداد درویش پور در محکومیت حمله به سفارت انگلیس   
در تهران

{youtube width="480" height="320"}iLRMm0ddT1E{/youtube}

# دعوت از نمایندگان نهاد های مدنی و دموکراتیک ایرانیان به پارلمان اروپا

گزارش از انور میرستاری

پس از کودتای انتخاباتی سال ۱۳۸۸ در ایران، نمایندگان پارلمان اروپا در کمیسیون امور روابط ایران و اروپا به ریاست خانم باربارا لوخیلر، از حزب سبزی اروپا و رئیس پیشین سازمان عفو بین الملل آلمان، تصمیم گرفتند به ایران مسافرت کنند و با مسئولین دولتی و هم چنین با نمایندگان قشرها، احزاب، سازمان های مدنی و زیستگاهی در ایران، از نزدیک و بطور حضوری دیدار نمایند تا بتوانند ارزیابی درستی از وضعیت حقوق بشر در ایران داشته باشند.

دولت ایران با این سفر مخالفت کرد. چرا؟

درواقع، دولت ایران مانند دوره های پیشین انتظار داشت که این نمایندگان فقط با ارگان های رسمی و نیروهای خودی دیدار کنند.

اما این بار چنین نشد. زیرا هم نمایندگان اروپا مصمم بودند با مردم ایران و نهادهای مدنی و بویژه با زندانیان سیاسی و خانواده های آنها ملاقات کنند و هم نهاد ها و شخصیت های سیاسی و مخالف دولت آمادگی خود را برای گواهی دادن و افشای جنایت های انجام شده اعلام کردند.

خانم لوخیلر ادامه مذاکرات و روابط ایران و اروپا را به دیدار خود و دیگر نمایندگان از ایران منوط کرده بود. رژیم ایران از لحاظ دیپلماتیک نمیتوانست به این درخواست پاسخ منفی دهد، اما به خیال خود با آنها بازی سیاسی میکرد و آنها را به عقب می انداخت.

دولت ایران بالاخره، پذیرفت که هیئت اروپایی از ۳۱ اکتبر تا ۴ نوامبر به ایران بروند.

درست یک ماه پیش از این برنامه، خانم لوخبیلر به ریاست کمیسیون حقوق بشر اروپا برگزیده شد و از مقام خود استعفا داد و به جای وی، خانم تاریا کرونبِرگ از حزب سبزهای اروپا و وزیر امور خارجه پیشین کشور فنلاند به ریاست روابط ایران و اروپا انتخاب شد.

اما این بار نیز زنان و مردان مبارز در داخل کشور، چون همیشه، تمامی خطرات را آگاهانه به جان خریده و آمادگی خود را برای دیدار این هیئت، حتی در حضور ماموران اطلاعاتی و یا در زیر دوربین های مخفی و شنوده های امنیتی ها بیان داشتند. مادران خاوران و جانبختگان دهه ۶۰، مادران داغیده پارک لاله، نمایندگان دانشجویان، خانواده های وکلا و روزنامه نگاران زندانی، نمایندگان کارگران، دانشجویان، اقلیت های قومی، مذهبی، دراویش، بهایی ها و زیستگران و استادان دانشگاه ها اعلام کردند که حاضرند در باره مشکلات خود و جامعه و مشکلات زیستگاهی مانند مسائل دریاچه ارومیه، رودخانه زاینده رود، انرژی اتمی و بمب اتمی... گفتگو کنند.

درست یک روز پیش از این مسافرت، در حالی که تمام نمایندگان چمدان های خود را بسته بودند، بار دیگر رژیم ایران با دیدن لیست ناراضیان به وحشت افتاده و سفر نمایندگان اروپا به ایران را با رد روادید، لغو کرد.

خانم کرونبِرگ به منظور اعتراض به رفتار دولت ایران و برای نشان دادن نارضایتی خود و دیگر نمایندگان اروپا، تصمیم گرفت تعدادی از نمایندگان نهادهای مدنی ایرانی تبار را که در اروپا زندگی می کنند و مستقل از دولت ایران می باشند، به پارلمان اروپا دعوت کند تا نمایندگان پارلمان که عضو کمیسیون ایران هستند با آنان از وضعیت حقوق بشر و مسائل اتمی ایران به گفتگو بپردازند.

این نشست در روز سه شنبه هشتم آذرماه ۱۳۹۰ (۲۹ نوامبر ۲۰۱۱) با شرکت افراد زیر در پارلمان اروپا برگزار شد:

- آندرو سوان و آندرا هاک: نمایندگان مردمان و ملل بدون نماینده
- آن - ماری وان دن برکن و لیدیا بونس: از سازمان بین المللی مراقبت از حقوق بشر در ایران
- جلال ایجادی: استاد دانشگاه پاریس، عضو حزب سبزهای فرانسه، نماینده شورای شهر پاریس و متخصص محیط زیست: در باره دریاچه ارومیه، زاینده رود، انرژی اتمی و دیگر مشکلات زیستگاهی

• سارا وادر: سخنگوی جامعه بین‌المللی بهائیان

• صادق صبا: مدیر بخش زبان پارسی رادیو، تلویزیون و وب گاه بی بی سی

• مانیوس پالمگرن: نماینده کنفدراسیون بین‌المللی سندیکاهای کارگران

• مهدی اصلانی: زندانی سیاسی سابق، در باره وضعیت زندانیان سیاسی

• ناهید جعفرپور: از سوی بخش زنان جنبش جمهوریخواهان دمکرات و لائیک ایران، در باره وضعیت زنان در ایران

در این کنفرانس به هر یک از سخنرانان پنج دقیقه وقت داده شد تا نقطه نظرات خود را در باره موضوعی که دعوت شده بودند، بیان کنند.

سخنان این جلسه توسط مترجمین رسمی به زبان های آلمانی، فرانسه، هلندی، انگلیسی، اسپانیائی و چند زبان دیگر اروپایی ترجمه می شد.

این کنفرانس همزمان با حمله ماموران و دانشجویان رژیم به سفارت انگلیس برگزار می‌شد و خانم تاریا کرنبرگ از سوی خودش، خانم کاترین آشتون و اروپا، حمله به سفارت انگلیس در تهران را محکوم کرد.

پس از پایان سخنان مهمانان، نوبت پرسش و پاسخ به دیگر حاضرین در سالن داده شد. در این بخش، یکی از اعضای اتحاد برای ایران، ضمن تشریح اهداف این نهاد از نمایندگان اروپا خواست که آن ها را در راه رسیدن به دموکراسی، صلح و ایران بدون بمب اتم کمک کرده و برای آزادی همه زندانیان سیاسی - عقیدتی از هیچ اقدامی کوتاهی نکنند. ایشان گفت که اتحاد برای ایران، در برگیرنده همه ایرانیان آزادیخواه است و به هیچوجه گرایشی به حزب، گروه و دسته خاصی ندارد و در عین حال با هواداران و اعضای همه آنان آماده همکاری است.

در پرونده ای که از سوی پارلمان اروپا برای نمایندگان، رسانه ها و تمام حاضرین در سالن کنفرانس درست شده بود، بیانیه مطبوعاتی سازمان خارج از کشور جبهه ملی ایران، با تیتراژ «ما اورانیوم غنی شده نمی خواهیم، ما ایران را می خواهیم» پخش شد و پیام سید حسین کاظمینی بروجردی، زندانی سیاسی کنونی، که قرار بود تلفنی توسط نماینده ایشان، خانم مریم مؤذن زاده، خوانده شود، به دلیل مشکلات

فنی عملی نشد اما از طریق ایمیلی در اختیار خانم کورنبرگ قرار داده شد.

نمایندگان دراویش، بهائیان و مردمان بی دولت و سندیکای کارگران نیز به نوبه خود در باره زندانی شدن و عدم آزادی برای اعضا و هواداران خود صحبت کرده و اعتراضات خود را نسبت به جمهوری اسلامی ایران ابراز داشتند.

در آغاز برنامه، ریاست جلسه به طور کوتاه در باره وضعیت ناگوار حقوق بشر، موقعیت انرژی اتمی ایران و خطر جنگ در منطقه خاورمیانه هشدار داد. ایشان اعلام نمودند که در ۱۹ ماه دسامبر، نشست مهم دیگری در باره مسئله اتمی ایران، در پارلمان اروپا برگزار خواهد شد.

پس از خانم کورنبرگ، آقای باستیان بلدر یکی از نمایندگان اروپا از کشور هلند و عضو کمیسیون روابط ایران و اروپا در باره دو لایحه جدید ضد زن که در مجلس ایران در حال تصویب شدن است، صحبت کرده و آن قوانین را ارتجاعی و ضد بشری خواند و از خانم کورنبرگ خواست تا با شدت بیشتری دولت ایران را محکوم کند.

در زیر سخنان بعضی از سخنرانان آورده می شود.

#### • آقای صادق صبا از بی بی سی:

اولین سخنران از سوی ایرانیان آقای صادق صبا بود که از پارازیت، حقوق بشر و قوانین بین‌المللی رسانه‌های همگانی و لزوم رعایت آن‌ها از سوی دولت‌های عضو سازمان ملل و به ویژه از حق مردم به استفاده آزادانه از رسانه‌ها اشاره کرد و نسبت به دستگیری روزنامه نگاران ایرانی ابراز تأسف نمود.

صادق صبا گفت که دسترسی مردم ایران به منابع متفاوت و مستقل خبری از حقوق اولیه آنهاست و دولت ایران با پارازیت اندازی بر روی کانال‌های ماهواره ای مردم را از این حق محروم می کند.

او تاکید کرد که این اقدام حکومت ایران نقض آشکار یکی از اصول مهم حقوق بشر است.

آقای صبا در ادامه افزود که حکومت جمهوری اسلامی همچنین با بازداشت کسانی که از ایران به عنوان تحلیلگران مستقل با بی بی سی مصاحبه می کنند، حق آزادی بیان را از آنان سلب می کند.

او به بازداشت آقای حسن فتحی اشاره کرد که حدود دو هفته پیش بعد از انفجار در یکی از مراکز نظامی سپاه پاسداران در نزدیک ملارد کرج با بی بی سی مصاحبه کرد و بلافاصله بازداشت شد و خانواده اش هیچ اطلاعی از او ندارند.

آقای صبا گفت که حکومت ایران از ماهواره های غربی برای پخش برنامه های رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی استفاده می کند. ولی با پارازیت اندازی بر روی کانالهای دیگر بر روی همان ماهواره ها دیگران را از این حق محروم می کند.

او گفت که صاحبان ماهواره ها و جامعه جهانی باید همه تلاش خود را به کار گیرند تا اجازه ندهند که حکومت ایران به این راحتی بر روی کانال های تلویزیونی پارازیت بیاندازد.

آقای صبا در ادامه اظهارات خود از قطعنامه اخیر پارلمان اروپا که حکومت ایران را به دلیل پارازیت اندازی محکوم کرده بود، استقبال کرد.

■ متن سخنرانی آقای مهدی اصلانی: " تابستان ۶۷، پرونده ایست هنوز ناگشوده "

خانم ها ، آقایان!

سلام بر شما. از شما متشکرم که این فرصتِ مغتنم را در اختیار من قرار داده اید.

این نخستین بار نیست که جمهوری اسلامی از ورود هیئتهای نمایندگی به ایران جلوگیری به عمل می آورد. به عنوان نمونه چندی پیش نیز و پس از آن که جامعه جهانی از سر تعامل همه ی پیش شرطهای نظام اسلامی مبنی بر غیر اروپایی و مسلمان و مرد بودن گزارشگر ویژه سازمان ملل را پذیرفت، از ورود آقای احمد شهید به ایران ممانعت به عمل آوردند.

خانم ها آقایان! اگر شما به گونه ای ادواری با این شکل از عدم تعامل این عنصر شریر و اصلاح ناپذیر جامعه ی جهانی یعنی نظام اسلامی مواجهه می شوید، این نظامِ خداسالار از بدو تولدش، روزانه بی هیچ تعاملی با شهروندان خود، نوعی تحقیر اجتماعی را بر جامعه ی ایرانی تحمیل کرده است.

شما قرار بود در سفرتان به تهران با مسئولینِ نظام اسلامی در

مواردی همچون حقوق بشر و برنامه‌ی هسته‌ای "گفت‌وگوی سازنده" داشته باشید. پس به من اجازه دهید کمی از موقعیت خود و ارتباط آن با نقض حقوق بشر و غیر سازنده بودن این حد از تعامل بگویم.

من یکی از بازمانده‌گان کشتار سراسری در زندان‌های ایران در تابستان سال ۱۳۶۷ هستم. سالی که پس از پایان جنگ ایران و عراق به فرمان بالاترین مقام مذهبی- سیاسی ایران آیت‌الله خمینی و همراهی و هم‌دستی تا اُتیدآمیز تمامی کار به‌دستان نظام اسلامی که بسیاری‌شان در مقام قضاوت و مسند قدرت هستند دست‌کم نزدیک به چهار هزار نفر زندانی حکم گرفته‌ای نظام اسلامی در فاصله‌ای کم‌تر از یک ماه در مقابل هیئت مرگ منصوب از جانب آیت‌الله خمینی که یادآور دادگاه‌های تفتیش عقاید در دوران مدرن بود قرار گرفته و سهمیه‌ی گورستان‌های بی‌نام و نشان شدند. تکرار می‌کنم دست‌کم نزدیک به چهار هزار نفر، این کشتار بی‌بدیل که به جهت سکوت همه‌ی دولت‌مردان وقت همچنان در نظام اسلامی یک راز دولتی است، متأسفانه در زمان وقوع با سکوتی جهانی نیز مواجه شد. شادمانی از پایان یافتن جنگی هشت ساله و بازگشت جمهوری اسلامی به جامعه‌ی جهانی و کمک به بازسازی و سهم‌بری از نفت و دیگر مزایای اقتصادی بی‌تردید در چشم بستن بر آن اسیرکشی نقشی انکارناپذیر داشت.

خانم‌ها آقایان! شما در سفر احتمالی‌تان به ایران فرصت نمی‌کردید یا این فرصت به شما ارزانی نمی‌شد تا از مکانی که می‌خواهم به شما معرفی کنم، دیدار کنید. این مکان گورستانی متروکه در کیلومتر سیزده جاده‌ی خراسان در جنوب شرقی تهران است. گورستانی که پس از انقلاب دفن‌گاه بی‌خدایان، مشرکان و کفار و بهائیان شد. این گورستان که حکومتیان آن را لعنت‌آباد نام نهادند، امروز از جانب خانواده‌های قربانیان گلزار خاوران نامیده می‌شود. خاوران امروز مکانی است برای فراموش نکردن. آن‌چنان که آشویتس و داخائو نزد همه‌گی‌مان چنین مرتبتی دارد. خاوران دفن‌گاه پاره‌ای از روشنفکران و فعالین سیاسی ایرانی است که تنها به جهت داشتن فکر مخالف در گورهای بی‌نشان جای گرفته‌اند. هنوز دفن‌گاه هزاران اعدامی دیگر بر ما دانسته نیست. در تابستان شصت و هفت اما به جهت ابعاد و ویژه‌گی جنایت، اعدام‌شده‌گان را پس از دار زدن، با کامیون‌های یخچال‌دار حمل گوشت بدین مکان حمل و شبانه در گورهای جمعی پنهان کرده‌اند.

خاوران تنها گورستانی از این دست نیست که مشهورترین آن است. اغلب گورهای جمعی پس از سرنگونی حکومت‌ها کشف می‌شوند و محافل حقوق

بشری از آن‌ها به عنوان اسناد آشکار جنایت علیه بشریت سخن به میان می‌آورند. خاوران را اما مادران ایران‌زمین زمانی کشف کردند و با چنگ و ناخن شخم زدند، که هنوز حکومت اسلامی پابرجا است. خاوران شناسنامه‌ی دگراندیش کُشی نظام اسلامی می‌باشد.

برای یافتن اورانیوم غنی شده و برنامه‌ی اتمی جمهوری اسلامی شما نیازمند دستگاه‌های پیچیده و ماهواره‌های فوق مدرن هستید، اما اگر گذارتان به گورستان خاوران افتاد، با کمی خراش خاک به استخوان می‌رسید. حفاری خاوران یعنی کشف استخوان هزاران جان جوان و غیبت انسان. حکومتیان بارها قصد تخریب و تغییر جغرافیای این مکان را داشته‌اند. مادران خاوران اما این گورستان را برای روز دادخواهی عادلانه که دور نیست حفظ کرده‌اند.

امروز که این شانس نصیب من شده تا از این مکان خواست هزاران خانواده و وجدان زخمی و بیدار، که جز دادخواهی عادلانه نمی‌باشد را پژواک دهم، آنچه از دست‌تان بر می‌آید برای ثبت و حفظ این مهم‌ترین بنای یادبود و سند جنایت جمهوری اسلامی دریغ نکنید و کشتار تابستان ۶۷ را مصداق جنایت علیه بشریت به رسمیت بشناسید و برخوردی شایسته‌ی قاتل داشته باشید!

متشکرم.

### • متن سخنرانی آقای جلال ایجادی

آقای جلال ایجادی که یک استاد دانشگاه در پاریس و عضو شورای شهر پاریس از سوی حزب سبز فرانسه می‌باشد، یکی از کارشناسان ایرانی در خارج از کشور در امور زیستگاهی ایران می‌باشد. ایشان در پارلمان، در مدت زمان کوتاهی که در اختیار داشت، از نابسامانی‌های زیستی و بی‌توجهی و نادانی رژیم ایران در این رشته سخن گفت:

با سپاس فراوان از پارلمان اروپا و خانم تاریا کرونبِرگ رئیس کمیسیون ایران، خوشحالم که فرصتی یافتم تا مسائل حادی چون ویرانگری زیست محیطی و سیاست اتمی جمهوری اسلامی را در این پارلمان مطرح نمایم. در ایران زندگی انسان‌ها در خطر دائم است، آزادی پیوسته منکوب می‌شود، حقوق بشر هم از نظر سیاسی و هم از جهت زیست محیطی پایمال می‌گردد. داشتن زندگی سالم در زیستگاه سالم حق هر فرد است و علیرغم اینکه قانون اساسی جمهوری اسلامی این اصل را برسمیت می‌شناسد ولی در کردار مداوم زیستبوم ایران مورد هجوم رژیم موجود است. سیاست حکومت در تناقض با محیط زیست سالم می‌باشد.

باشد. بعنوان نمونه از دریاچه ارومیه دستخوش یک بحران جانفرسای اکولوژیکی است. این دریاچه شش هزار کیلومتری طی ۱۵ سال اخیر ۶۰ درصد سطح آب های خود را از دست داده و اگر اوضاع به همین صورت ادامه پیدا کند تا سه سال از بین خواهدرفت. این وضع ناگوار ناشی از عوامل زیر است:

- ایجاد بیش از سی سد و تعداد بسیاری چاه عمیق در اطراف این دریاچه بمنظور استفاده از آب جهت فعالیت کشاورزی و مصرف صنعتی
- ایجاد جاده میانگذر برای خودرو ها و برای راه آهن جهت وصل نمودن ساحل شرقی به ساحل غربی
- وارد کردن آب های آلوده و پساب های صنعتی به درون دریاچه با اجازه مقامات دولتی.

دریاچه ای که بیش از سی هزار سال قدمت دارد در حال مردن است و دولت کوچکترین اقدام در جهت حفظ آن نکرده است. دولت پیوسته از هرگونه تخصیص بودجه جهت بهبود وضع ممانعت نموده است. اقدام حکومت جهت خشک کردن دریاچه اقدامی است که نزدیک سی سال ادامه دارد. براستی از خود می توان پرسش نمود چرا حکومت برای نابودی دریاچه کمر همت بسته است؟ برخی از رسانه ها برآنند که در کف این دریاچه معادن اروانیوم وجود دارد و از آنجا که رژیم خواهان دستیابی بدان است، آگاهانه در پی خشک نمودن دریاچه ارومیه می باشد. طی این دوران تخریبی هرگونه نظر دهی و هشدار متخصصان و طرفداران محیط زیست پیوسته نا دیده انگاشته شده است و فعالین و مدافعان محیط زیست، دریاچه ارومیه مورد سرکوب قرارگرفته اند.

امکان نجات دریاچه هنوز موجود است و اروپا می تواند کمک کند و با درخواست یک کنفرانس بین المللی در ایران به حکومت فشار وارد آورد تا با باز نمودن سدها از فشار روی دریاچه کاسته شود. بیش از چهل سال است که ایران کنوانسیون رامسر را امضا نموده ودریاچه ارومیه در لیست مورد توجه کنوانسیون قرار دارد.

ویرانگری زیست بومی را نیز در سایر نقاط ایران می توان مشاهده کرد. زاینده رود که بطول ۳۵۰ کیلومتری باشد، بدنبال مدیریت نادرست مسئولان در بخش شرقی خود خشک شد و تولید و زندگی اقتصادی تعداد بیشماری از کشاورزان اصفهان نابود گردید. هزاران شکایت توسط کشاورزان به دادگاه تسلیم شده است و آنها خواهان حقوق و حقا به خویشند. اخیرا زیر فشار مردم مقدار کمی از آب پشت سدها به

جریان افتاده است و در واقع قصد رژیم فقط نرمش در یک دوره کوتاه است. حال آنکه اصفهان خواهان آنست تا دوباره آب ها زیر پل ها رها شود و به سیاست سرا پا اشتباه دولت پایان داده شود. تالاب گاوخونی نابود شده است. تالاب انزلی در بحران اکولوژیکی عمیقی بسر می برد. دریاچه بختگان خشک شد، کارون بحرانی است و دریای مازندران بطور شدید آلوده است. جنگل ها تخریب می شوند، بیودیورسیت و میراث طبیعی ایران بطور جدی تهدید می گردد.

جنبه دیگر در باره سیاست اتمی حکومت اسلامی است. این سیاست، ماجراجویانه، بحران زا، و در برابر سیاست مسالمت آمیز است. مردم ما آتم نمیخواهد، در ایران آزادی نظر موجود نیست تا شهروند ایرانی نقد و نظر خود را آشکار بیان کند. توسعه سیاست اتمی از نظر اقتصادی اشتباه محض است، برای کشوری که سیمصد روز آفتابی دارد و منابع فسیلی بیشمار در آن وجود دارد. هدف رژیم اسلامی هدف سیاسی و نظامی است و او خواهان دسترسی به بمب اتم است. امری که به زیان منافع مردم ایران و امر صلح می باشد. اروپا باید سیاست قاطع و روشن نسبت به رژیم حاکم داشته باشد. مداخله نظامی در ایران درست نیست. ولی فشار و مجازات اقتصادی نفتی و نیز فشار روی مسئولان سیاسی و نظامی درست است. ۸۰ درصد بودجه ۳۵۰ میلیارد یورو ایران متکی بر درآمد نفتی است. اگر شرکت های نفتی غربی نفت ایران را نخرند، رژیم ایران از نفس می افتد. اتحادیه اروپا باید سیاست قاطع نسبت به رژیم ایران داشته باشد. اما متأسفانه منافع گوناگون کشورهای اروپائی مانع یک سیاست قدرتمند است. اروپا می تواند به مردم ایران مدد برساند، حمایت از دموکراسی خواهی و فعالان حقوق بشر و نیز حمایت فعال از طرفداران زیستبوم یک وظیفه بین المللی است. از توجه همه شما سپاسگزارم.